

معرفی، بررسی و تصحیح نسخه «صنایع الحسن» تألیف فخری هروی معرفی، بررسی و تصحیح

نسخه صنایع الحسن تألیف فخری هروی

حمید رضائی

استادیار - عضو هیأت علمی دانشگاه پیام‌نور شهرکرد

فرحناز رئیسی نافچی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی - دانشگاه پیام‌نور

محمد ابراهیم ایرج‌پور

استادیار - عضو هیأت علمی دانشگاه پیام‌نور اصفهان

چکیده

ریشه‌های قوی بلاغت فارسی در زبان عربی و فقدان نقد و تحلیل عالمانه آن، سبب شد برخی از ادیبان کتاب‌هایی در این زمینه تدوین کنند، که برخی از این کتب، هنوز به صورت نسخه خطی باقی مانده‌اند. از جمله می‌توان به نسخه خطی صنایع الحسن، که نسخه‌ای ناقص از انتهای آن اشاره کرد که نویسنده آن فخری هروی است. وی بسیاری از سال‌های عمر خود را در سند و هند گذرانده است. صنایع الحسن از متون بلاغی فارسی است، که در زمینه علم بدیع نوشته شده و هدف نویسنده معرفی بسیاری از صنعت‌های لفظی و معنوی مانند ترصیع، تجنیس، اشتقاق، رد العجز علی الصدر، سجع، مقلوب، عکس، توشیح، ذوالقافیتین، لزوم مالا یلزم، توجیه، ابهام، تجاهل العارف و... بوده است، با تکیه بر نظریات اندیشمندان بزرگ بلاغت مثل خواجه نصیر طوسی و رشید و طواط و وحید تبریزی و شرف‌بن محمد الرامی و مولانا قطب الدین علامه و شمس قیس و... در این مقاله، پس از بیان مقدمه‌ای در باب علم بلاغت و معرفی نویسنده، به معرفی اثر و بیان برخی از ویژگی‌های سبکی آن پرداخته‌ایم و همچنین بر اساس نسخه معرفی شده، آن را تصحیح کرده‌ایم.

www.anjomanfarsi.ir

واژگان کلیدی: صنایع الحسن، فخری هروی، بلاغت، صنایع ادبی

مقدمه

توجه به بلاغت و معیارهای زیبایی سخن، از دیرباز در ادبیات ملت‌های گوناگون به چشم می‌خورد. بعد از اسلام، قرآن کریم محرک اصلی ادیبان مسلمان در پرداختن به مباحث بلاغی بوده است. از آنجا که یکی از وجوه اعجاز قرآن، همان فصاحت و بلاغت آن است، دانشمندان مسلمان تلاش کرده‌اند با بیرون کشیدن جنبه‌های بلاغی قرآن، رازهای اعجاز را آشکار سازند. بنابراین قرآن عامل اصلی رشد و شکوفایی مطالعات بلاغی مسلمانان دانست. چنان که مؤلف اولین کتاب بلاغی فارسی به جا مانده در اثر خود می‌گوید: «عامه باب‌های این کتاب را بر ترتیب فصول محاسن الکلام کی خواجه امام نصر بن الحسن رضی الله عنه نهاده است، تخریج کردم و از تفسیر وی مثال گرفتم.» (رادویانی، ۱۳۶۲: ۴) محمود بن عمر زمشخری (متوفی ۵۳۸ ه. ق) علم‌های معانی و بیان را مهم‌ترین توشه مفسر می‌دانست و اولین کسی بود که میان علم

معانی و بیان تمییز قائل شد. او بیشتر نظریات عبدالقاهر جرجانی در معانی و بیان را با توجه به قرآن مطرح کرده است. (موسوی، ۱۳۷۱: ۱۰۷)

ابوهلال عسکری (متوفی ۳۹۵ ه. ق) در اهمیت بلاغت می‌گوید: «سزاوارترین علوم پس از شناخت خداوند (جلاً و علا) برای یادگیری و حفظ، علم بلاغت و شناخت فصاحت است که اعجاز قرآن به آن است و هنگامی که انسان نسبت به علم بلاغت غفلت و در شناخت فصاحت کوتاهی کند، نسبت به اعجاز قرآن عالم نخواهد بود...» (عسکری، ۱۴۰۹ ه. ق: ۱-۳) در فرهنگ غرب نیز در آثار ارسطو دغدغه زیبایی آفرینی و تأثیرگذاری سخن، از دغدغه‌های اساسی است. در ادبیات ایران نیز اگرچه پیشینه این مباحث به پیش از اسلام می‌رسد و وجود آثار برجسته در دوران هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان، دلیلی بر این ادعاست؛ اما تنها کتابی که نشانه‌هایی از آن در ضمن تألیفات ارزشمند دانشمندان و ادیبان اسلامی - ایرانی برجای مانده، کتاب «کاروند» است. (کاردگر، ۱۳۸۶: ۱۴۶)

جاحظ در کتاب «البيان والتبيين»، به سجع، ازدواج، اقتباس، تعریض، کنایه و استعاره اشاره دارد. (جاحظ، بی تا، ج ۱: ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۲) و کتاب «الحيوان» او مملوء از اشاراتی ظریف به حقیقت و مجاز، تشبیه و استعاره و مثل و کنایه است و این کتاب از کتاب اول غنی‌تر است. روش جاحظ در بحث از بلاغت تفاوت زیادی با روش‌های فراء صاحب معانی - القرآن (متوفی ۲۰۷ ه. ق) و ابی‌عبیده صاحب مجازالقرآن (متوفی ۲۰۹ ه. ق) ندارد. (شوقی، ۱۹۶۵ ه. ق: ۸۳) اما فخرالدین رازی (متوفی ۶۰۶ ه. ق) صاحب کتاب «نهایة الاعجاز» است که کتاب او، اولین گام در منطقی کردن اصول بلاغت و ضبط مسائل آن بود. او شاید اولین کسی باشد که در بلاغت از دلالت لفظ بر معنی به صورت منطقی آن بحث و آن را به عقلیه و وضعیه تقسیم کرد و متوجه شد که کنایه، مجاز و تمثیل جز در دلالت عقلی نمی‌گنجند. (موسوی، ۱۳۷۱: ۱۰۸ و نیز نک: رازی، بی تا: ۱-۳) «ت علوم خفیات و قنادی»

اولین کتاب در صناعات ادبی را «عبدالله بن معزز» در سال ۲۷۴ ه. ق به نام «البدیع» در ۱۷ صنعت نوشت. کم‌کم بر تعداد این صناعات افزوده گشت تا جایی که ضرورت یافت که تقسیم بندی شود. عبدالقاهر جرجانی، در کتاب‌های «دلایل الاعجاز و اسرارالبلاغه» دو بخش از فنون ادب را بررسی کرد. سکاکی (متوفی ۶۲۶ ه. ق) در کتاب «مفتاح‌العلوم» این دو بخش را علم معانی و علم بیان نامید. (کامیار، ۱۳۷۵: ۳)

حاجی خلیفه (متوفی ۱۰۶۷) در مورد بدیع چنین می‌گوید: «فایده علم بدیع، زیبایی بخشیدن به سخن است تا بی‌درنگ وارد گوش شود و بی زحمت در دل نشیند اما مقصود از وضع و تدوین این علم این است که اگرچه گوهر اصلی سخن در گرو زیبایی ذاتی آن است یعنی رعایت اصول علم معانی و بیان، اما زیبایی عرضی نیز می‌تواند مورد توجه باشد...» (حکیمی، ۱۳۵۸: ۹۳)

«صنایع‌الحسن» یکی از متون بلاغی فارسی است که در زمینه علم بدیع نوشته شده است و تاکنون به صورت انتقادی تصحیح نشده و هیچ‌گونه بررسی دقیقی درباره آن صورت نگرفته است. از جمله ارزش‌های این کتاب می‌توان به بیان برخی صنعت‌های علم بدیع و تقسیم‌بندی این صنایع، بیان برخی نکات بلاغی، آوردن نظریات بلاغت نویسان گذشته و عقاید هر کدام از آن‌ها در مورد این صنعت‌ها اشاره کرد و گاهی نیز از اشعار خود نیز مثال‌هایی آورده است. در ادامه پس از معرفی نویسنده این کتاب، به معرفی نسخه این اثر و برخی ویژگی‌های سبکی آن پرداخته‌ایم.

پیشینه تحقیق

صنایع‌الحسن با توجه به اهمیتی که در علم بلاغت می‌تواند داشته‌باشد، تاکنون به صورت نسخه خطی باقی مانده است و پژوهش مستقلی راجع به این اثر و محتوای آن انجام نشده و تنها در برخی منابع، نامی از آن آورده شده است. در حالی که سایر آثار فخری هروی، بررسی، معرفی و تصحیح شده‌اند.

فخری هروی

سلطان محمد بن محمد امیری هروی شاعر، تذکره‌نویس و مترجم سده دهم که نزدیک به سال ۹۰۳ ه. ق در هرات متولد شد. او مدتی در سند و بعد از آن در هند نیز بوده است. (برای اطلاعات بیشتر از زندگانی او ر. ج: گلچین معانی، ۱۳۴۸: ۴۱۷ و ۶۴۴-۶۴۹ و نیز: نفیسی، ۱۳۳۴: ۲۷۷-۲۷۸ و ...) پدرش امیری خراسانی از رجال خراسان در پایان دوره تیموری و آغاز عهد صفوی بوده و شعر می‌سروده و با شاعرانی چون هلالی و هاتفی معاشرت داشته است. تقی اوحدی بلیانی درباره این امیری خراسانی گوید که «از اعیان و اکابرست و گویند به نسبت امارت امیری تخلص می‌کرد، ... نقل است که شاه اسماعیل بعد از تسخیر، هرات را به وی و دورمش خان سپرد، و ایشان بغایت خوش سلوک کردند». اگر این خبر درست باشد باید این امیری خراسانی همان امیر خان یا امیر سلطان باشد که به تصریح غیاث الدین خواندمیر در حبیب السیر با دورمش خان در رتق و فتق امور خراسان همکاری داشت. (خواندمیر، بی‌تا، ج ۴: ۵۷۵-۵۹۴) سلطان محمد تا مدتی از عهد پادشاهی شاه تهماسب در هرات به سر می‌برد و در ظل حمایت دورمیش خان و وزیرش خواجه کریم الدین حبیب الله ساوجی به ایجاد آثاری سرگرم بود. (او ضمن مدح سام میرزای صفوی، والی خراسان، در دستگاه خواجه حبیب الله ساوجی، وزیر خراسان، مقامی داشته و به دستور او، مجالس النفایس امیرعلیشیر نوایی را با نام «لطایف-نامه» از ترکی به فارسی ترجمه کرده و آن را مانند دیگر اثر خود «تحفه‌الحبیب» که مجموعه‌ای از شعرهای ۲۳۹ شاعر را دربرمی‌گیرد، به خواجه پیشکش کرده است. فخری در زمان حکومت شاه تهماسب، به بهانه حج از هرات بیرون آمد اما به سند رفت و در آنجا اقامت گزید و اشعاری در ستایش شاه حسن ارغون (حکومت: ۹۲۸-۹۶۲) فرمانروای سند، سرود. شاه حسن خود در سرودن شعر هم دستی داشت. فخری در روضه السلاطین غزلی آورده است که در آن، تأثیرپذیری او از حافظ به خوبی مشهود است و به آن اشاره کرده است. بنابراین تأثیرپذیری فخری از حافظ را نباید نادیده گرفت. (فخری هروی، ۱۹۶۸ م: ۱۰۳-۱۰۴) (۱۰۴)

فخری پس از درگذشت شاه حسن (متوفی ۹۶۲ ه. ق) به میرزاعیسی ترخان (که پس از درگذشت شاه حسن، به فرمانروایی بخش سفلائی سند رسیده بود) پیوست. اما سال بعد در پی جنگ میرزاعیسی و فرمانروایی بکهر، پس از نزدیک به هفده سال سکونت در سند، به هند رفت تا در دربار اکبرشاه بتواند برای خود جایی دست و پا کند. او تذکره «جواهرالعجایب» که شرح احوال و اشعار زنان سخنور است، نخست به حاجیه ماه بیگم، بیوه شاه حسن ارغون و زوجه عیسی ترخان تقدیم کرده بود که با اندک تغییر در دیباچه آن و افزودن قصیده‌ای ستایش‌آمیز، به ماهم‌انگه، دایه اکبرشاه، پیشکش کرد و از نواخت دربار بهره‌مند شد. از آن پس تا سال ۹۷۰ ه. ق، فخری ساکن اکبرآباد هند بوده است. او با نگاشتن این تذکره که از مآخذ تقی‌الدین کاشی و اوحدی بلیانی در تذکره‌هایشان بوده و نیز تذکره روضه السلاطین (درباره هشتاد تن از فرمانروایان یا شاهزادگان سخن‌سرای ایران و هند) خدمت ارزنده‌ای به تاریخ ادبیات پارسی به ویژه در حوزه شبه قاره کرده است. (فیروزیان، بی‌تا: ۳۵۳)

آثار فخری هروی با توضیحي مختصر از این قرار است:

* هفت کشور: کتابی تاریخی آمیخته به افسانه، درباره سیاست کشورداری همراه با حکایات و قصص که به شاه اسماعیل اول تقدیم شده، بنابراین پیش از سال ۹۳۰، تألیف شده است. نسخه‌ای از آن سابقاً در کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران بود که شاید اکنون به کتابخانه مرکزی آن دانشگاه منتقل شده باشد و نسخه‌ای دیگر بی‌ذکر نام مؤلف در کتابخانه دیوان هند موجود است. همه حکایت‌ها و داستان‌های کوتاه از سیرت پادشاهان ایران و دیگر بزرگان در این کتاب، حاکی از نکته‌های مختلف اخلاقی است.

* *تحفه الحبيب*: مجموعه غزلهایی است که شاعران به استقبال از یکدیگر ساخته‌اند و به نظم الفبائی قافیه‌ها از الف تا یاء تنظیم شده و سفینه‌ایست بسیار ارزشمند، زیرا از شاعرانی که شعر کم از آنان داریم یا دیوان‌هایشان در دست نیست در این مجموعه شعر می‌یابیم. فخری این سفینه را در سال ۹۲۹ به نام خواجه کریم الدین حبیب الله ساوجی وزیر دورمش خان در هرات تألیف کرد.

* *روضه السلاطین*: این کتاب سالها بعد از ترجمه مجالس‌النفائس در سال ۹۶۰ ه. ق به نام میرزا شاه حسن بن شاه بیگ ارغون در هفت باب تألیف شده، مشتمل است بر ذکر پادشاهانی که شعر می‌سروده‌اند. این تذکره صرف‌نظر از بعضی نقص‌ها و بی‌دقتی‌ها، به دلیل دربرداشتن اطلاعات سودمند، خاصه درباره پادشاهان پارسی‌گوی جغتایی و مغول تبار آسیای مرکزی، قابل توجه است. (فخری هروی، ۱۳۴۵: مقدمه)

* *جواهر العجایب*: در بیان احوال بیست و پنج تن از زنان شاعر به نظم تاریخی است که از مهستی آغاز می‌شود و فخری آن را در سال ۹۶۳، سال جلوس جلال الدین اکبرشاه بر تخت سلطنت، به نام جیجی بیگم مخاطب به «ماه‌م» مادر رضاعی آن پادشاه تألیف کرد، و آن نخست در سال ۱۸۷۳ میلادی در لکنهو و سپس دوبار دیگر در هند چاپ شد. تقی الدین اوحدی از این کتاب در تألیف عرفات فایده برده و به نام تذکره النساء از آن یاد کرده است.

* *دیوان اشعار*: چنان‌که اوحدی بلیانی نوشته فخری دیوانی قریب به پنج‌هزار بیت داشته که اوحدی آن را در شهر آگره نزد او دیده و از آن اشعاری در عرفات العاشقین ثبت نموده است. (فخری هروی، ۱۳۶۶: مقدمه)

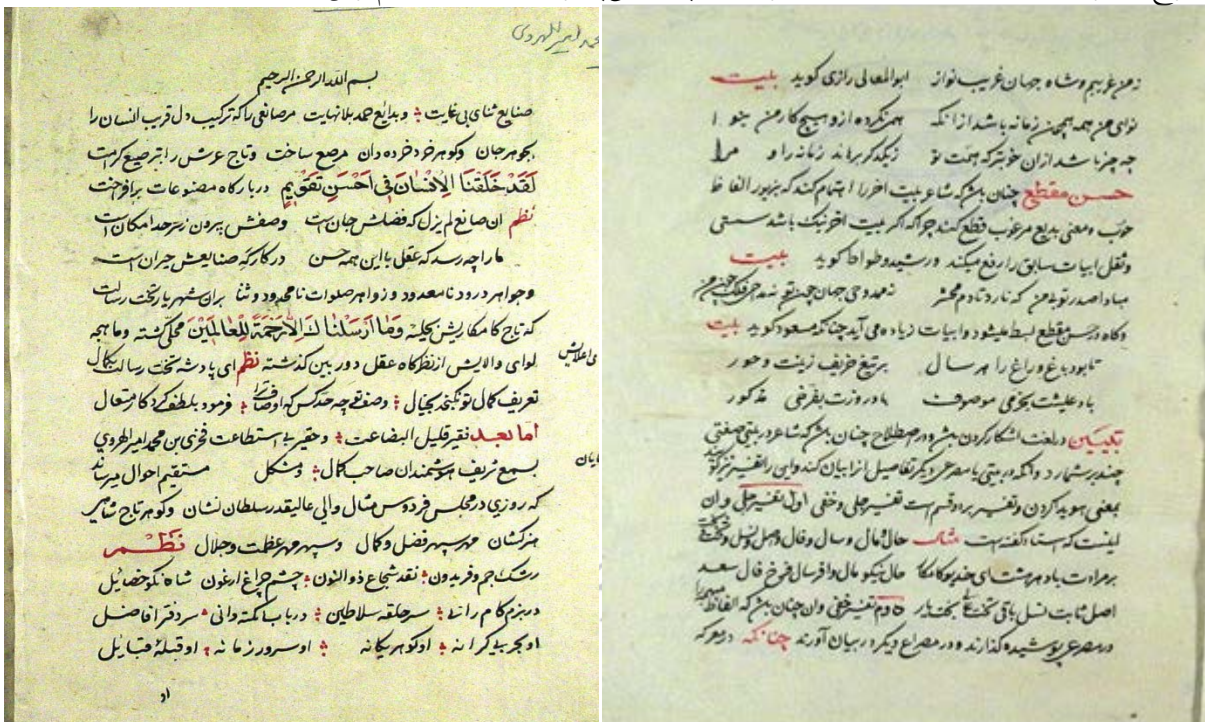
* *لطائف‌نامه*: به نام شاه اسماعیل و پسرش سام میرزا پیرامون سال ۹۲۷-۹۲۸ از مجالس‌النفائس امیر علیشیر نوایی که به ترکی جغتایی است، ترجمه شد و با اضافات بسیار و افزودن یک مجلس (مجلس نهم) بر آن به پارسی سلیس و روانی درآمد. در مجلس نهم نام ۱۸۹ تن از شاعران که میر علی شیر نخستین آنان است، یاد شده. این ترجمه، نخستین بار به سال ۱۹۰۸ در تاشکند و دومین بار در سال ۱۳۲۳ شمسی به ضمیمه ترجمه حکیم شاه محمد قزوینی از مجالس‌النفائس در تهران به تصحیح و مقدمه استاد فقید شادروان میرزا علی اصغر خان حکمت شیرازی چاپ شد و مدتی هم بتفاریق از ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۳ میلادی در مجله «اورینتل کالج» (پاکستان) چاپ می‌شد. (صفا، ۱۳۷۸: ۱۶۴۵-۱۶۴۹) در مقدمه مجالس‌النفائس آمده است: «اولین ترجمه فارسی مجالس‌النفائس که در مجموعه‌ای به نام «قسمت اول- ترجمه هراتی» درج شده است، کتابی است به نام «لطائف‌نامه» که اصل نسخه‌ای از آن متعلق به کتابخانه آقای محمد نخجوانی مدرک این طبع است.» (نوایی، ۱۳۶۳: کو)

* *صنایع‌الحسن*: در علم بدیع که مانند روضه‌السلاطین به نام شاه حسن ارغون حکمران سند تألیف شده و مرحوم سید پیر حسام الدین راشدی نسخه‌ای از آن در کتابخانه خود داشت که در این مقاله به معرفی این اثر او می‌پردازیم. افزودنی است که کتاب بوستان خیال (دربردارنده مطالع غزل‌های شعرا) اثر بکتاش قلی ابدال رومی را به خطا در شمار مصنفات فخری آورده‌اند. (راشدی، ۱۳۵۰: ۵۰۴)

صنایع‌الحسن

این کتاب چنان‌که پیشتر به آن اشاره شد، کتابی است که در زمینه صنایع لفظی و معنوی کلام در قرن دهم هجری نگاشته شده است. نسخه‌ای که ما برای تصحیح در دست داشتیم، نسخه‌ای است که در سده سیزدهم هجری کتابت شده و در کتابخانه و مرکز اسناد مرکز دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی با شماره راهنمای ۴۲۷ نگهداری می‌شود. این نسخه در یک مجموعه که دارای ۷ رساله و تعداد ۱۵۹ ورق، یافت شده است که این اطلاعات در صفحه اول همین نسخه نوشته شده

است. نام سایر رسائل عبارتند از: ۱. قواعد زبان ترکی (ناشناخته)، ۲. دیباچه دیوان فضولی، ۳. قصیده مصنوع سلمان ساوجی، ۴. قافیه عثائی نیشابوری، ۵. معما شرف، ۶. صنایع الحسن فخری، ۷. بحر الجواهر شاهشهرانی. نسخه صنایع الحسن نسخه‌ای ناقص از انتهاست که با این عبارت آغاز می‌شود: «بسم الله الرحمن الرحیم صنایع ثنای بی غایت و بدایع حمد بلانهایت مرصعی را که ترکیب دل قریب انسان را به جوهر خرد خردده‌دان مرصع ساخت و...» و با جمله ناتمام «دوم تفسیر خفی و آن چنان باشد که الفاظ مبهمه را در مصرعی پوشیده گذارند و در مصراع دیگر در بیان آورند. چنان‌که در معرکه...» پایان می‌پذیرد. در ادامه به مهم‌ترین خصوصیات آن اشاره شده است.



هشتمین نمایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

صفحه آخر نسخه صنایع الحسن

صفحه اول نسخه صنایع الحسن

تحلیل محتوایی صنایع الحسن

نویسنده خود در ابتدای کتابش به صراحت به هدف تدوین و ویژگی‌های کتاب اشاره کرده است و می‌گوید: «بعداز سعادت خدمت و زمین بوس حضرت به خاطر شکسته گذشت که مختصر منتخبی از کتب استادان جهت نوجوانان سخنوری که اکنون در بوستان گشاده قدم در میدان نهاده‌اند بیارم تا معنی را به لباس نظم درآرند یا ابیات و اشعاری که در خاطر دارند کیفیت آن را از روی تحقیق بر صفحه ضمیر بنگارند.» (هروی، ۲. ر)

پس از آن به نویسندگانی که در این زمینه صاحب آثار ارزشمندی هستند اشاره می‌کند و یکی پس از دیگری آن‌ها را نام می‌برد: «بنابر آن در نسخ و کتب استادان که در این علم تألیف کرده‌اند مثل خواجه نصیر طوسی و رشید وطواط و وحید تبریزی و شرف بن محمد الرامی و مولانا قطب الدین علامه و شمس قیس و صاحب مفتاح و اخفش نحوی که فضایل ایشان اظهر من الشمس است دیدم خصوصاً رساله امیرعطا الله نیشابوری را که مرسوم است به بدایع الصنایع به نام امیر علی شیر نوشته است و مولانا حسین واعظ نیز نسخه دیگر به نام امیر سید حسن اردشیر نوشته موسوم به بدایع الافکار و هر دو کتاب در میان مردم اشتهار دارد و ایشان نیز از روی مصنفات خواجه نصیر و رشید وطواط و استادان تألیف

نموده اند و سخنان ایشان را به استشهاد آورده اند و نازک طبعان را غیر از دانستن صنایع به ابیات ایشان چندان میلی نیست.» (همان)

در همین جاست که کتابش را به میرزا ارغون‌شاه والی هند تقدیم می‌کند و می‌گوید: «چون صحیفه صنایع را به یمن دولت ابد پیوند؟؟ آن حضرت به وجه حسن تربیت دادم، صنایع الحسن نام نهادم. امید که چون به نظر اشرف رسد به شرف قبول ملحوظ گردد و قبل از بیان صنایع و بدایع و قواعد نظم سبب اسامی صنایع گفته می‌شود و من الله العصمه و التوفیق.» (همان)

بعد از آن تمام صنایعی را که می‌خواهد در اثرش معرفی و بررسی کند، نام می‌برد: «ترصیع و تجنیس و اشتقاق و ردالعجز علی الصدر و سجع و مقلوب و عکس و توشیح و ذوالقافیتین و لزوم مالایزم و توجیه و ابهام و تجاهل العارف و ارسال المثل و لف و نشر و تبلیغ و اغراق و غلو و تکمیل و تزئین؟؟ و تفسیر و التفات و سحر حلال و مراعات نظیر و تطبیق و تضمین و حسن مطلع و حسن تخلص و حسن طلب و براهه استهلال و حسن مقطع و آنچه دل پذیرد و ناگزیر بود بر سیل ایجاز و اختصار در سلک تقریر و سمت تحریر آوردم.» (همان، ۲. پ)

در ادامه او به سرآغاز شعر فارسی اشاره می‌کند و ابوالحسن رودکی را تدوین‌گر این هنر می‌داند و می‌گوید: «آورده‌اند که شعر فارسی را در زمان سلطنت امیر نصر بن احمد سامانی، ابوالحسن رودکی تدوین کرده به مرور ایام استادان اصناف شعر پیدا کردند و در هر اسلوب معانی خوب در سلک نظم آوردند.» (همان، ۳. ر)

فخری هروی صنایع را به همان ترتیبی که در دیباچه اثرش آورده، معرفی می‌کند و اولین صنعت معرفی شده در این اثر همان «ترصیع» است: «و از صنایع شعر اول بیان ترصیع کرده‌اند. الترصیع: رشیدالدین و طواط می‌گویند نشانیدن جواهر را گویند در پیرایه‌ها؟؟ و در ابواب بلاغت این صنعت چنان باشد که دبیر یا شاعر سخن را خانه‌خانه بخش کنند و در برابر هر لفظی به وزن مساوی لفظی آورد مثالش را در کلام ربانی آورده است...» (همان، ۳. پ)

اما تمامی صنایع در این نسخه به طور کامل نیامده اند و آخرین صنعتی که در این نسخه به آن اشاره شده است، صنعت تبیین است. (همان، ۱۷. ر)

نثر صنایع الحسن، ساده و مرسل است و به راحتی می‌توان مقصود نویسنده را دریافت. جملات ساده و کوتاه‌اند و هر جا که لازم می‌بیند برای فهم بهتر کلام از مثال‌های بیشتری استفاده می‌کند. به جز ابیاتی که برای بیان صنایع آورده است تا خواننده درک درستی از صنایع داشته باشد، تعاریف با زبانی ساده و به دور از تکلف بیان شده است.

اشعار صنایع الحسن

در سراسر کتاب اشعاری دیده می‌شود که نویسنده بعد از بیان هر یک از صنایعی که معرفی می‌کند، آورده که این اشعار یا از خود نویسنده است یا از شاعران دیگر به عاریت گرفته است. این اشعار به نوبه خود باعث اهمیت و امتیاز خاصی برای صنایع الحسن شده‌اند. در ابتدای نسخه که همان مقدمه‌ای برای ورود به بحث است، اشعاری در حمد و ستایش آورده است که از خود نویسنده است:

آن صنایع لم یزل که فضلش جان است
و صفش بیرون ز سر حد امکان است
ما را چه رسد که عقل با این همه حسن
در کارگه صنایعش حیران است (هروی، ۱. پ)

غیر از ابیاتی که در مقدمه صنایع الحسن آمده ابیاتی از نویسنده در میان متن نیز دیده می‌شود مثلاً آن‌جا که در تعریف تجنیس مفروق آمده است:

بیا بیا به کرم ساقیا می‌آر و می‌آر
مباد عذر به خاطر رسد می‌تار می‌تار (همان، ۵. پ)

وجود سایر اشعار از نویسندگان دیگر علم بلاغت در اثر فخری، از آگاهی و علم نویسنده بر سایر آثار خبر می‌دهد و نشان می‌دهد او از عالمان زمانه خود بوده‌است. هروی از قول بدایع الافکار در تعریف مقلوبات آورده‌است: «در بدایع الافکار پنج نوع نوشته‌اند: اول مقلوب بعض و آن چنان باشد که لفظ چند آورده شود که تقدیم و تأخیر در بعض حروف آن موجود باشد. بیت:

به باغ رو که بنات نبات بینی
نگشته سیر چو عشاق از کنار نگار» (هروی، ۹. پ)
در بدایع الافکار نیز همین مطالب و همین ابیات را برای تعریف مقلوبات آورده‌است. (ر. ج: کاشفی سبزاری، ۱۳۶۹: ۹۵)

غیر از این کتاب از «بدایع الصنایع» امیر برهان‌الدین عطاءالله نیز مطالبی نقل می‌کند از آن جمله بیت زیر:
در روی بلبل هر سحر خندیدن گل را نگر
باشد که با اهل نظر بگشایی آن تنگ شکر (هروی، ۱۲. ر)
در کتاب «بدایع الصنایع» نیز دقیقاً همین بیت را بعد از بیان توضیحات آورده‌است. (حسینی، ۱۳۸۴: ۱۲۳)
به هر حال اشعاری که او در کتابش به کار برده، ابیاتی است که یا از خود نویسنده است یا برای مثال از ابیات شاعران دیگر آورده است، مثال‌هایی از خواجه حافظ، سعدی شیرازی، مسعود سعد، عنصری، عبیدالله‌خان و... وجود دارد.

رسم الخط نسخه صنایع الحسن

برای رسم الخط فارسی از قرن پنجم هجری تا عصر حاضر حداقل باید به سه دوره کاملاً مشخص قائل شد. دوره سوم که تقریباً از قرن یازدهم هجری آغاز می‌گردد و از نظر اصول کلی تا دوره ما ادامه می‌یابد. (متینی، ۱۳۴۶: ۱۲۶) این نسخه در قرن سیزدهم کتابت شده‌است پس باید آن را از نظر ویژگی‌های دوره سوم بررسی کنیم. از مهم‌ترین ویژگی‌های رسم الخط این نسخه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- * در این نسخه حرف «گ» به صورت «ک» نوشته شده است.
- * در سراسر این نسخه کلمات تشدید دار، بدون تشدید ضبط شده‌اند.
- * گاهی دیده می‌شود های غیرملفوظ در «به» حذف می‌شود، مثلاً واژه «به نام» به صورت «بنام» (همان، ۳. پ) ضبط شده است.
- * واژه «خاموش» همراه با واو معدوله آورده شده‌است و به صورت «خواموش» نگارش یافته‌است. (همان، ۷. پ)
- * فعل «می‌تواند بود» در معنای می‌تواند باشد به کار رفته است. (همان، ۸. ر)
- * واژه «ناخوشایند» به صورت «ناخوش آینده» نگارش یافته است. (همان، ۱۲. ر)

متن صنایع الحسن

بسم الله الرحمن الرحيم

صنایع ثنای بی غایت و بدایع حمد بلانهایت مرصعی را که ترکیب دل قریب انسان را به جوهر جان و گوهر خرد خرده‌دان مرصع ساخت و تاج عرش را به ترصیع کرامت «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم» در بارگاه مصنوعات برافروخت. نظم:

آن صانع لم یزل که فضلش جان است
وصفش بیرون ز سر حد امکان است
ما را چه رسد که عقل با این همه حسن
در کارگه صنایعش حیران است
و جواهر درود نامعدود و زواهر صلوات نامحدود و ثنا بر آن شهریار تخت رسالت که تاج کامکاریش به حلیه و ما
ارسلناک الّا رحمه للعالمین محلی گشته و ماهچه؟؟ لوی والایش از نظرگاه عقل دوربین گذشته.
نظم:

ای پادشه تخت رسالت به کمال
وصف تو چه حد کس که اوصاف ترا
تعریف کمال تو نگنجد به خیال
فرمود به لطف کردگار متعال

اما بعد فقیر قلیل البضاعت و حقیر بی استطاعت فخری بن محمد امیر الهروی به سمع شریف هوشمندان صاحب کمال و مشکل؟؟ مستقیم احوال می‌رساند که روزی در مجلس فردوس مثال والی عالی قدر سلطان نشان و گوهر تاج شاهی هنرکشان مهر سپهر فضل و کمال و سپهر مهر عظمت و جلال.

نظم:

رشک جم و فریدون، نقد شجاع ذوالنون
در بزم کامرانی، سر حلقه سلاطین
چشم چراغ ارغون شاه نکو خصائل
درباب نکته دانی، سر دفتر افاضل

او بحر بی کرانه، او گوهر یگانه
او افتخار عالم، او نامدار عالم
او دافع مخالف، او نافع موافق
او جامع فضایل (خلدالله تعالی)

ملکه سخن در باب صنایع و بدایع ابیات و اشعار مذکور گشت. بعد از سعادت خدمت و زمین بوس حضرت به خاطر شکسته گذشت که مختصر منتخبی از کتب استادان جهت نوجوانان سخنوری که اکنون در بوستان گشاده قدم در میدان نهاده‌اند بیارم تا معنی را به لباس نظم درآرند یا ابیات و اشعاری که در خاطر دارند کیفیت آن را از روی تحقیق بر صفحه ضمیر بنگارند. بنابر آن در نسخ و کتب استادان که در این علم تألیف کرده‌اند مثل خواجه نصیر طوسی و رشید وطواط و وحید تبریزی و شرف بن محمد الرامی و مولانا قطب الدین علامه و شمس قیس و صاحب مفتاح و اخفش نحوی که فضایل ایشان اظهر من الشمس است، دیدم خصوصاً رساله امیر عطا الله نیشابوری را که مرسوم است به بدایع الصنایع به نام امیر علی شیر نوشته است و مولانا حسین واعظ نیز نسخه دیگر به نام امیر سید حسن اردشیر نوشته موسوم به بدایع الافکار و هر دو کتاب در میان مردم اشتهار دارد و ایشان نیز از روی مصنفات خواجه نصیر و رشید وطواط و استادان تألیف نموده‌اند و سخنان ایشان را به استشهاد آورده‌اند و نازک طبعان را غیر از دانستن صنایع به ابیات ایشان چندان میلی نیست. فقیر حقیر ملاحظه آن کرده ورق چند دل‌پسند از محسنات لفظیه و معنویه چون [پ. ۲] ترصیع و تجنیس و اشتقاق و ردالعجز علی الصدر و سجع و مقلوب و عکس و توشیح و ذوالقافیتین و لزوم مالایزم و توجیه و ابهام و تجاهل العارف و ارسال المثل و لف و نشر و تبلیغ و اغراق و غلو و تکمیل و تزئین؟؟ و تفسیر و التفات و سحر حلال و مراعات نظیر و تطبیق و تضمین و حسن مطلع و حسن تخلص و حسن طلب و براهه استهلال و حسن مقطع و آنچه دل پذیرد و ناگزیر بود بر سبیل ایجاز و اختصار در سلک تقریر و سمت تحریر آوردم و در بیان هر صنعتی ابیات خوب از جواهر معادن متقدمین و متاخرین مثال جمال بتان مومنات مرصع کردم و چون صحیفه صنایع را به یمن دولت ابد پیوند؟؟ آن حضرت به وجه حسن تربیت دادم، صنایع الحسن نام نهادم. امید که چون به نظر اشرف رسد به شرف قبول ملحوظ گردد و قبل از بیان صنایع و بدایع و قواعد نظم سبب اسامی صنایع گفته می‌شود و من الله العصمه و التوفیق.

افضل الفضلاء مولانا حسین واعظ که کمالات او بر اهل روزگار چون آفتاب نمودار است در سبب اطلاق شعر بر کلام موزون می‌گوید که بعد از طوفان نوح (ع) یعرب بن قحطان بن هود ع بلغت عرب متکلم شد. نظم:

بلاد یمن داشت قحطان مقام
به نامی کلام عرب او نهاد
ورا یک پسر بود یعرب به نام
در بوستان سخن او گشاد

به غایت خوش طبع بود و در ترکیب کلمات و ترتیب عبارات به ایراد اسجاع حرص تمام داشت چنانچه به روزی دو بیت انشاء کرد. حاضران تعجب نموده گفتند این چطور کلام است و از لطافت آن متحیر گشتند او جواب داد که [ر. ۳]

انا ایضاً ماشعرت به من نفسی الّا فی یومی هذا یعنی من نیز مثل این از خود فهم نکردم الّا امروز پس از آن جهت که به واسطه تعلیم و تعلم او را به کلام موزون شعور افتاد آن را شعر خوانند و آن قایل را شاعر خوانند و بعضی مورخان برآنند که شخصی پدر قبایل یمین بود او را اشعر بن سبا گفتندی و در عربیت به غایت فصیح و بلیغ بود چنانچه اکثر کلام او موزون می آمد و به سبب آن که نام او اشعر بود مقولات او را شعر می گفتند و چون دیگری نیز بر آن سیاق کلام راندی اسم شاعر بر او اطلاق می کردند.

آورده اند که شعر فارسی را در زمان سلطنت امیرنصر بن احمد سامانی، ابوالحسن رودکی تدوین کرده به مرور ایام استادان اصناف شعر پیدا کردند و در هر اسلوب معانی خوب در سلک نظم آوردند و بیت در لغت خانه را گویند و در اصطلاح عبارت است از کلام معنوی موزون و بیت شعر را به بیت که خانه عرب است تشبیه کرده اند چنانکه ترکیب آن خانه را اوتاد و اسباب و فواصل است. اینجا نیز ترکیب کلمات بیت از وتد و سبب و فاصله می باشد و زمین این خانه قافیه است و حدودش چهار رکن که تمام بیت مبتنی بر آن است و صنایع شعری تکلفاتی است که از نقش و زینت در آن خانه کرده باشند و چنانکه به خانه از در آیند به شعر از مطلع در آیند چون مطلع دو مصرع است مشابه بود به در دو لخت که در خانه نشانند و در این معنی استاد می گوید نظم:

که خواجه شاید اگر ورد خویشتن کند این را
جز آن که پیش فرستند روز بازپسین را

در سخن به دو مصرع چنان لطیف بیندم
[۳. پ] به خود بخش که دنیا به هیچ کار نیاید

و خواجه نصیر طوسی در باب نظم کتاب موسوم به معیارالاشعار نوشته: و رشید و طواط به نام خوارزمشاه کتاب تحریر نموده موسوم به حدائق السحر و دقایق الشعر و شرف بن محمد الرامی نسخه به نام سلطان اویس بن حسن یونان رقم کرده به حدائق الدقایق و اکثر جاها سخن رشیدالدین و طواط را به استشهاد آورد و از همه ی استادان که نام ایشان قبل از این مذکور شد چیزی به محل خود خواهند آمد انشاءالله.

و از صنایع شعر اول بیان ترصیع کرده اند. الترصیع: رشیدالدین و طواط می گوید نشانیدن جواهر را گویند در پیرایه ها؟؟ و در ابواب بلاغت این صنعت چنان باشد که دبیر یا شاعر سخن را خانه خانه بخش کنند و در برابر هر لفظی به وزن مساوی لفظی آورد مثالش را در کلام ربانی آورده است:

ان الابرار لفی نعیم و ان الفجار لفی جحیم

و از سخن فصحا و بلغای عرب مثل بسیار آورده. اگر به آن همه مشغول شود سخن به طول می انجامد و در فارسی از ابیات منطقی این بیت را نوشته اند:

بر سخاوت او نیل را بخیل شمار

بر سخاوت او نیل را بخیل شمار

و رشید و طواط خود قصیده ای دارد مطول. این چند بیت از آن جا نوشته شده. نظم:

وی مقرر به تو رسوم کمال

ای منور به تو نجوم جلال

آسمانی است قدر تو ز جلال

بوستانی است صدر تو ز نعیم

حضرت تو مقبل اقبال

خدمت تو معول؟؟ دولت

خیره پیش شمایل تو شمال

تیره پیش تو فضایل تو نجوم

[۴. ر] امیر عطا الله نیشابوری در کتاب بدایع الصنایع می گوید که به قول اکثر فصحای عرب ترصیع عبارت است از آوردن کلام بر وجهی که چون دو بخش کلام را خواه نظم و خواه نثر ملاحظه کنند هر لفظی از هر بخش مساوی با لفظی که در مقابل اوست باشد. چنانکه:

فتاده بوســــــــــــتان درهــــــــــــم
گشــــــــــــاده بوســــــــــــتان خرــــــــــــم

ز رویــــــــــــش منــــــــــــ فعل گلــــــــــــها
به کویــــــــــــش متــــــــــــ وصل دلــــــــــــها
مثال دیگر:

به جــــــــــــفای رقیب دادم تن
و همان ابیات رشید را که گذشت آورده و از قصیده مصنوع خواجه سلمان این بیت را نوشته است:
صفای صفوت رویت صفای گلستان دارد
به وفای حبیب شــــــــــــادم من
هوای جنّت کویت حیات جــــــــــــاودان دارد

مولانا حسین واعظ در کتاب بدایع الافکار و صنایع الاشعار ترصیع را گفته است که در لغت آراستن تاج و کمر زرین باشد به جواهر و در اصطلاح عبارت است از آن که متکلم در سیاق تقریر سخن را به هم قرینه گرداند و در برابر کلمه- ای، کلمه‌ای که به وزن حروف خواتم مساوی باشد. بیت:

رخ رنگیــــــــــــن او گل حــــــــــــمــــــــــــراء
مثال دیگر این بیت را قصیده‌ی مصنوع خواجه سلمان آورده:
صفای صفوت رویت بر یخت آب بهار
لب شیــــــــــــرین او گل رعــــــــــــنا
هوای جنّت کویت بر یخت مشک
تــــــــــــتار

اما حافظ علی غوریانی خطاط که مشاهیر زمان بوده در این مطلع دقت کرده گفته که در برابر مشک، آب واقع شده پسندیده نیست و خود نیز آن قصیده‌ای را دو قصیده‌ی ای جواب گفته. مطلع یک قصیده اش این است نظم:

حریم حرمت کوی تو جنّت کوی ابرار قادری
احرار
[۴. پ] مطلع قصیده‌ی دویم این است:
قیام قامت جانان بلاست در رفتار
شمیم نگــــــــــــهت موی تو راحت
ظلام ظلمت هجران رواست بر
اغیار

چون مشار الیه قصاید خود را در مجلس امیر علی شیر بر فضلا خواند مستحسن افتاده انعام یافت و امیر علی شیر نیز جواب گفت. مطلعش این است بیت:

چنان ورزید به بستان نسیم فصل بهار
الترصیع مع التجنیس
رشیدالدین و طواط ترصیع را تعریف کرده می‌گوید که این صنعت هر چند خوب است اگر عمل دیگر مثل تجنیس و غیر آن یار و یاور شود بهتر خواهد بود و از نثر الفاظ یار گشته و کار برگشته را نموده و از نظم این رباعی و این بیت آورده است. بیت رباعی:

بیمارم کارزار تو درمانی بیم آرم کارزار تو درمانی
تابستانی
بیت
فغان من؟

امیر عطا الله نیشابوری ترصیع مع التجنیس متفق است به رشیدالدین و طواط و این ابیات آورده. نظم:
به میــــــــــــخانه خوشم هــــــــــــر دم بلائی
به کاشانه کشــــــــــــم محــــــــــــکم بلائی

مثال دیگر:

نیاری مدامم مینا ور به من
تجنیس را ملاحسین واعظ دوازده قسم گفته از آن جمله جهت اختصار بعضی که ناگزیر بود تحریر نموده شد و تجنیس در لغت گونه گونه باشد به گفتن و نوشتن و رشید وطواط می گوید که هفت قسم است: تجنیس تام و تجنیس ناقص و تجنیس زائد و تجنیس مرکب و تجنیس محرر و تجنیس مطرف و تجنیس چنان باشد که در این [۵. ر] صنعت چنان باشد که در نظم یا نثر دو کلمه آورده شود که در گفتن و نوشتن مانند هم باشند چنان که در این بیت: بیت:

خدایا مرا آشنا کن به خویش
و چنان که شیخ کمال در تعریف ولایت سرای گفته. بیت:
اگر سرای چنین است و دلبران سرای
مثال دیگر

هر که او نیکن می کند یابد
استاد شعر مسعود رازی می گوید. نظم:
از بس که تو در هند و در ایران زده تیغ
زین هر دو زمین هر چه بیارد تا حشر
مولانا کاتبی می گوید بیت:

به شهر عشق من دردمند جان سپرم
مولانا شرف الدین محمد رازی می گوید نظم:
راهی است به میخانه ز ابروی کجرت راست
راست

شیخ زاده‌ی لاهیجی گوید بیت:
ای بست به سر مسیح اگر ترسائی

ما با لب خشک و دیده‌ی تر باشیم
ترسائی
لا ادری قائله

من با غم عشقت ای صنم برنایم
تا بر نه کشی ز چاه غم برنایم

تا چند نهی تیغ ستم برنایم
اما مولانا حسین واعظ تجنیس ناقص را بعد از تجنیس مرکب و مشابه و مفروق و مقرون آورده. می گوید که تجنیس مرکب و تجنیس تام نزدیک است، مگر آن که یکی مرکب و یکی مفرد است [۵. پ] چنان که در این بیت:
خورشید که نور دیده‌ی آفاق است
نشد

و تجنیس مشابه را می گویند به مرکب قریب است مگر آن که این جا هر دو لفظ متجانس می باشند و این دو نوع است یکی آن که هر دو لفظ چنان که در عبارت مشابه‌اند در کتابت نیز مشابه باشند و این را متشابه مطلق گویند. مثال:

ای دل در این دیار نشان وفا مـ جو
 جز درد یار مـا نبود در دیار
 مـا

مثال دیگر مولانا امام‌الدین مسانی گوید:

دردا که درد یار شما درد یار نیست
 آن را که درد یار بود در دیار

این صنعت را مرفو نیز گویند.

دویم در خط مانند یک دیگر نباشند و در لفظ متشابه و موافق باشند.

رباعی

در شام سر زلف تو تاتار یکی چیست
 با لعل لعبت که مایه باریکی

است

سنبل چه و بوی مشک تاتاری چیست
 یاقوت چه باشد شکرباری

کیست

مثال دیگر

میر همه دلبران کش میر توئی
 خرم دل آن سپاه کش میر

توئی

و این مشابه مرکب خوانند و می‌گویند تجنیس مفروق نیز به مرکب قریب است در آن که یک لفظ از هر دو متجانس مرکب است و یکی مفرد آلا آن است که این جا تشابه لفظی بیش نیست و در کتابت مخالفت واقع است و چون در مفرد و مرکب به واسطه‌ی اختلاف خط فرقی ظاهر شد این تجنیس مفروق گویند. چنان‌که مؤلفه: مباد عذر به خاطر رسد می‌تار می‌تار

استاد می‌گوید بیت:

به نوک غمزه چون بیشتر بخواهی ریخت
 هزار خون که سر نشین تیز
 نخواهد شد

[۶. ر] تجنیس ناقص آن است که موافق الحروف و مخالف الحركات باشند چون درد و درد و به واسطه‌ی نقصان متجانسین در حرکات این را تجنیس ناقص گفتند و بعضی این را تجنیس محرف نیز می‌خوانند.

ابن‌یمین گوید نظم:

ای دل آگه نیستی کز پیکرت باد فنا
 ناگه انگیزد غبار چون ساز میدان گرد
 کرد

ساقیا درمان ندارد خشک ریش روزگار
 باده در ده تا فرو ریزم به روی
 درد درد

استاد گوید نظم:

ای که صافی ساختی عیش مرا از درد و درد
 دور باد از گرد تو آسیب دور
 تیزگرد

مولانا کاتبی گوید نظم:

چهل گذشت ز عمرت بخواب جهل مرد
یکدیگرند اگرچه جهل و چهل هر دو جنس

اگر دو لفظ متناجس در حرکت متفق باشند اما یکی معروفه و دیگری مجهوله باشد مانند شیر و شیر، شاید از این قبیل داشتن. چنانکه شیخ آذری گوید در هجو شخصی. نظم:
گوش به شبیه سر اندر میان شیر دهی
از شیر هوس کند که بدو شد به حيله شیر

تجنیس زائد آنچنان است که متجانسین یکی به حرفی از دیگری زیاد باشد و این تجنیس دو نوع است یکی آنکه زائد در آخر کلمات بود چون رایت و رای، نامه و نام و چون باده و باد و شهر و شهره. چنانکه خواجه حافظ گوید شعر:
منم که شهره‌ی شهرم به عشق ورزیدن
دیده نیالودم به بد
دیندن
مثال دیگر:

اقبال را به رایت رای تو انتسبها
تایید را به نامه نام تو
انتساب
مثال دیگر:
ز مژگانش دل زاهد کجا یابد اثر شاهی
بر خارا

دوم آنکه حرف زائد در اول کلمات [ب. ۶] باشد چون دیار و یار و بار و غبار.
مثال المؤلفه:
صد بار پر دل من به که بود یاری
بباری به خاطر آرد از سوی من غباری

مثال استاد بیت :
نگرفته دامن دل من هیچ آب و خاک
یار
الا که آب دیده و خاک دینار

و چنانکه شیخ سعدی گوید شعر:
به هیچ یار مده خاطر و به هیچ دیار
بسیار
که بر و بحر فراخ است و آدمی

در بیت اول حرف غین در غبار زائد است و در بیت دوم و سیوم دال دیار در اول کلمه و این را تجنیس مزید نیز گویند و گاه باشد که حرف زائد در وسط کلمه چنانکه کار و کنار. مثال:
یارب نبود اول اگر خوب کار من
کنار من
آخر پرست ز اشک ندامت

تجنیس مزدوج را امیر عطاء الله نیشابوری در بدایع الصنایع می گوید که عبارت است از آن که در آخر اسجاع یا ابیات یکی از متجانسین ضم کنند با دیگری خواه تجنیس تام باشد و چنانکه ولد شاه بدخشان گفته. بیت:

ای ز لعل آتشینات در دل گلنار نار
غیر دل برون نداری ای بت
مکار کار
و چنانکه شاعر گوید نظم:

وقــت گل گشــت می بیــار
هزار هزار

و چنان‌که شاعر گوید بیت:
ره زن کــشور کــمند کــمند
بیــار

و خواه غیر تام. چنان‌که امیر معزی گوید:
ای سیــم ذقن ســخن ز کویــت گویم
مــویم

و پیش صاحب ایضاح لازم نیست که متجانسین در آخر ابیات یا اسجاع متصله باشند یعنی اندک فاصله بین روی است و سید شریف نیز کلام مفتاح را [۷. ر] به همین طریق شرح کرده و از رشیدالدین وطواط بر صدق این قول. این رباعی را آورده‌است. رباعی:

افــتاد مرا با دل مــکار تو کار
تو نــار

من مانده خجل به پیــتش گل زار تو زار
خونخوار تو خار

در میان دو کار و دو نار و دو زار و دو خوار کلمه ی تو حجاب شده. این را تجنیس مکرر و تجنیس مردود و معجب نیز گویند اما مولانا حسین واعظ تجنیس مردود را علی حده داشته می‌گوید که نزدیک است به تجنیس مکرر و بیان می‌کند که میان این تجنیس و مکرر فرق آن است که دو لفظ آورده می‌شود در صورت شبیه به یکدیگر بی تفاوت و زیادتی و نقصان حروف و اینجا یکی از متجانسین به حرفی یا بیشتر از دیگری زیاده می‌باشد و این شش نوع است. نوع اول زیادتی در اول لفظ سابق باشد چنان که در این بیت . بیت

صبــح بد خواه از احــتــشام تو شام
خــار

و باز خود می‌گوید که بعضی به واسطه‌ی لفظ تو در میان متجانسین بر این بیت اعتراض کرده‌اند و این بیت را بعد از آن آورده است. بیت:

ای کشیده ســفره‌ی انــعام عام
اکــرام رام

دویم زیادتی در آخر لفظ اول باشد. مثال:

گهی بنــاز سوی دوســتان خویش خرام
یا جو

سیمی آن‌که زیادتی در آخر لفظ ثانی باشد. بیت:

ســمند سخن لطف را زیر زین است
بارو

چهارم آن‌که زیادتی در اول باشد و در لفظ ثانی. مثال:

بیــار نعره زن مســت چون
ســاقیا باده بیــار

وی مــوی میان ز عشــق مویت
مــویم

و پیش صاحب ایضاح لازم نیست که متجانسین در آخر ابیات یا اسجاع متصله باشند یعنی اندک فاصله بین روی است و سید شریف نیز کلام مفتاح را [۷. ر] به همین طریق شرح کرده و از رشیدالدین وطواط بر صدق این قول. این رباعی را آورده‌است. رباعی:

ز خبث خبیثان وان کار

مستن آنم که مقدار من کم نگردد [۷. پ]
کارد

دم درکشیم تا نخورد مرغ

پنجم آن که زیادتی در وسط لفظ نخستین باشد. بیت:
یکدم که یافت خاطر از این دام دم
رام رم
رباعی

با هر که نه اوست شرح این غم

جامی غم دوست را به عالم ندهی
ندهی

خاموش که مرغ رام را رم

مرغ غم او به حیل شتد با ما رام
ندهی

هر جا که اشک ریخته بینی شمر

ششم آن که زیادتی در وسط لفظ ثانی باشد. مثال:
در هجر آن نگار از این چشم اشکبار
شمار

آن است که متجانسان متفق باشند در جمله‌ی حروف الّا در یک حرف از حروف طرفی و به واسطه‌ی آتش مطرف گویند که اختلاف در طرف است و این دو نوع باشد. اول آن که اختلاف در حرف اول کلمه باشد چنان که در این بیت:

مزد آن گرفت جان برادر که کار

تجنیس مطرف

ولیکن هر مقامی را مقالی

نگویم لب ببند و دیده بردوز

است
اما رشید و طواط در بیان تجنیس مطرف یک حرف آخر را گفته و این بیت را مثال نموده. بیت:

در طفال رمح بودی خاکساران

از شرار تیغ بودی پادشاهان را شرف

دیگر تجنیس لاحق است و آن را امیر عطا الله نیشابوری می گوید که همان تجنیس مضارع است به اندک تفاوتی و بعضی اهل عربیت تجنیس مضارع و تجنیس لاحق را تجنیس تصریف نام نهاده‌اند. به جهت گردانیدن آن‌ها را از ظاهر حال تجنیس و طوق باریک میان شدن است. بیان تجنیس خط آن چنان است که تجانس الفاظ به حسب کتابت باشد چون نرد] ۸ [و برد و شیر و سیر و خروش و خروس و خبر و چیز و این را مشاکه و مضاربه نیز خوانند. مثال:

بس که خروش از دم خروس

شد فغان گوش کرکسان فلک گر

برآمد

مثال دیگر:

کو تیر تیز کن تبر از تیر

تیرو تبر ببر بیبر پیر تیرگر

تیزتر

بیان صنعت اشتقاق

صنعت اشتقاق از جمله صنایع مرغوبه است و اشتقاق در لغت شکافتن سخن باشد از سخن و در اصطلاح آن است که شاعر دو لفظ یا بیشتر در شعر بیارد که میان این الفاظ مناسبتی باشد و این را تجانس نیز می‌گویند و محققان نیز این صنعت را از جمله تجنیسات شمرده‌اند و این صنعت دو نوع می‌تواند بود یکی آن‌که اشتقاق الفاظ متقارب از یک کلمه باشد و آن را اقتضاب گویند و اقتضاب در لغت پاره‌ای از چیزی باز کردن بود و این جا اشتقاق عبارت است از چند لفظ از یک اسم. مثال:

تو بی‌قربانی از همه اقران از آن جهت
مثال دیگر

گر ذره‌ای از مهر قـبـولیت نمی‌رسد
این سه کلمه که ثروت و ثری و ثریا است هر یک از کلمه دیگر مشتق‌اند.

دوم آن‌که دو لفظ فارسی متقارب باشند با یکدیگر آن را نیز از جنس اشتقاق گیرند. چنان‌که در این بیت:

روز مـیدان بـه زیـر ران آورد
لمؤلفه

بیار ساغر می ساقیا عذر مـیار
التکریر

در لغت باز گردانیدن باشد و در اصلاح آن است که شاعر لفظی را مکرر گرداند و آن دو نوع است. نوع اول آن‌که هر یک از آن لفظ مکرر معنی دیگر داشته. چنان‌که [۸ پ] در تجنیسات گذشت نوع دوم آن‌که مکرر از آن لفظ هر دو به یک معنی بود و این هفت نوع است:

نوع اول تکرار مطلق و آن بر دو نوع است. نوع اول مفرد مطلق و آن چنان باشد که الفاظ مکرر در یک محل بیش ایراد نشود و شاید که تکرار در اول بیت باشد چنان‌که سلمان گوید. نظم:

الـهی الـهی خطا کـرده‌ایم
تو بر ما مگـیر آن چه ما کـرده‌ایم

و شاید که از مصراع ثانی باشد. مثال:

رسـید تیر تو ناگه به سینه و دل گفـت
و شاید که در آخر مصراع اول و اول مصراع ثانی باشد. چنان‌که عنصری گوید در شاهنامه. بیت:

بـدادند نامـه به او بـاورم
مثال دیگر لمؤلفه

بیا ساقیا شـیشه‌ی می بـیار
و شاید که تکرار در آخر مصراع اول باشد. چنان‌که

ساقی رسـید موسم عـشـرت بیا بیا
و شاید که در آخر مصراع ثانی افتد. چنان‌که لمؤلفه:

اگر روی ترا نسبت به گل کردم غلط کردم
نوع دوم مطلق جامع و آن چنان باشد که الفاظ مکرر در دو محل وارد شوند و آن را تکرار مطلق از آن جهت گفتند که به هیچ چیز مقید نیست و این نوع را مفرد به جهت آن نام نهاده‌اند که در یک محل بیش مکرر نمی‌شود و شاید که در اول هر دو مصراع واقع شود. چنان‌که استاد گوید بیت:

بیا بیا که مرا با تو نسبت جانی است
بیا بیا که مرا با تو راز پنهانی است

و تواند بود که در آخر هر دو مصرع وقوع یابد چنان که خواجه حافظ فرماید. بیت: [۹. ر]
گر ز دست زلف مشکینت خطائی رفت رفت
ور ز هندوی شما بر ما جفایی رفت رفت

و شاید که در اول و آخر بیت واقع شود. چنان که:
قیامت است قیامت شیبی که با تو نشینم
مولانا حسین کاشفی گوید: از جمیع اجزای بیت می تواند بود که واقع شود چنان که نورالدین عبدالرحمان جامی گوید.
بیت:

کجاست منزلت ای گنج دیر یاب بیباک
بیان تکرار مثنوی: آن چنان باشد که در بیت اول لفظی مکرر شود و در بیت ثانی باز مکرر کنند به زیادت. استاد شعرا
عسجدی می گوید بیت:

باران قطره قطره همی ریزم ابروار
هر روز خیره خیره از این چشم اشکبار
بیان تکرار مستأنف:

مستأنف در لغت نو باز کردن است چون در این تکرار معنی نو می شود این را مستأنف گفتند و جمعی مکرر مجدد نیز
گویند. مثال:

ای نامدار کشور کشور به تو مزین
وی افستخار عالم به تو مباحی
بیان تکرار مع الواسطه: آن چنان باشد که در میان دو لفظ مکرر واسطه افتد چنان که
روئیی چگونه روئی مانند آفتابی
تابی

بیان تکرار مؤکد: آن چنان باشد که از الفاظ مکرر هر لفظی موکد کلمه‌ی اول باشد از جهت افاده در ذهن سامع. بیت:
ز درد عشق و سوزان دل به یک بار
دل افکارم دل افکارم دل
افکارم همایش پژوهشهای زبان و ادبیات فارسی
بیان صنعت مقلوب

این صنعت را استادان تعریف بی غایت کرده اند خصوصاً رشید الدین [۹. پ] و طواط که در اکثر نسخ متأخرین سخن او
به استشهداد آمده. مولانا حسین کاشفی می گوید از انواع بدایع و اصناف صنایع در نظم و نثر پیش ارباب قلوب
مقبول تر از مقلوب نیست و در بدایع الافکار پنج نوع نوشته اند: اول مقلوب بعض و آن چنان باشد که لفظ چند آورده-
شود که تقدیم و تأخیر در بعض حروف آن موجود باشد. بیت:

به باغ رو که نباتات بیبینی
نگار

و مقلوب کل آن چنان باشد که تقدیم و تأخیر در تمامی حروف صورت وقوع یابد. بیت:
زان ناز تو می کشند عشاق
ای حور لقا که روح
بخشش

مثال دیگر
وزارت راسمندی باشد نه بینی
چو مقلوبش کنی گردد
ترازو

و مقلوب مجنح: مجنح در لغت طیور را گویند و در اصطلاح آن است که از کلمات مقلوبه هر یکی بر طرفی واقع شود از بیت یا مصراع. چون جناح مرغان که هر یک بر طرفی واقع است و این بر سه نوع است: اول آن که الفاظ مقلوبه در اول و آخر بیت که صدر و ضرب عبارت از آن است افتد. چنان که:

رای یار از کشتن عاشق چنانم
مسست عاشق مستفق با

دویم آن که در صدر و ابتداء که عبارت است از اول هر دو مصراع مذکور شود:

چون جنگ و گنج در این بیت. بیت:

جنگ مکن هان که پشیمان شوی
سیم آن که یکی در صدر و عروض و یکی در ابتدا و ضرب واقع شود مرگ و گرم در مصرع اول و مرد و درم مصرع آخر این بیت. مثال: [۱۰. ر]

مرگ آن است که دست تو بگیرم
مرد تو نیست کان به بذل درم
بعضی این صنعت را معطف نیز خوانند یعنی گردانیده شده و مقلوب مطرف نیز می‌گویند و سخن استاد شعرا رشید و طواط نیز در تعریف مقلوب همان است که مذکور شد. اما از کلام ربانی که «کل فی فلک و ربک فکبر» استشهاد آورده و سخن قدما نیز بسیار است و در مقلوب بعضی از الفاظ مفرد تازی شاعر و شارح و قریب و رقیب را و از الفاظ مفرد فارسی سکره و سرکه و از کلام جناب رسالت پناهی را آورده‌اند و از شعر فارسی مثال این بیت را نوشته. بیت:

از آن جاودانه و چشم سبیه
دلجم جاودانه عدیل عناست
و در این صنعت نوع کل و نوع مستوی نیز بر این قیاس است. مولانا حسین واعظ مقلوب مستوی را می‌گوید که این صنعت چنان باشد که یک مصراع با یک بیت را حرفاً حرفاً هم راست توان خواند و هم مقلوب که هیچ‌گونه متغیر نشود و این دو نوع باشد:

نوع اول آن که چون مصراعی را مقلوب گردانی همان مصراع شود. چنان که در این مصراع. مصراع:

تا با رخ یاری نکشینی رای خرابات

دوم آن که چون مصراعی مقلوب گردد مصراعی دیگر از او ناشی شود بر این طریق.

مثال:

مرا کز ورد درک یار دارم
مراد رای می‌گردد روزگارم
به مولانا عبدالوهاب مشهدی که یکی از نوادر زمان خود بوده شخصی گفته‌است که در مقلوب مستوی الفاظ مرادی دارم را یافته‌ام. [۱۰. پ] مولانا در بدیهه الفاظ برآید یا رب را یافته‌است به غایت مستحسن واقع شده‌است و در بیان مقلوب لاحق و منجح مقلوب کل است و این الفاظ مقلوب بعضی و لاحق به واسطه‌ی آن گفته‌اند که الحاق کرده شده- است به منجح در تعیین مواقع الفاظ.

بیان صنعت معکوس

دو نوع است نوع اول آن که بعضی کلمات معکوس گردد چنان که در این مثال:

دارم صنمی زیبا صنمی دارم
کارم نکند ضایع ضایع نکند کارم

دوم آن که مصراع به تمام معکوس شود و مصراع دیگر گردد. مثال:

پسری زیبا دیدم به هری
به هری دیدم زیبا پسری

این دو قسم را مولانا حسین می‌گوید نزدیک است به مقلوب مستوی آلا آن که آن جا قلب به حرف است و اینجا به کلمه و هر آینه در هر دو قسم قوافی را در اول باید نهاد تا چون معکوس گردد مقفا باشد.

دیگر معکوس مشوش و معکوس آن باشد که بعضی کلمات از بیت بازگفته شود و بعضی به حال خود باشد. مثال:
آن کس که تو را فروخت یارب چه خرید
وان کس که تو را خرید یارب چه

فروخت

طرد العکس

طرد در لغت راندن است و عکس بازگفته کردن و در اصطلاح آن است که شاعر مصرعی گوید که دو بخش کنند و تقدیم و تأخیرش مصراع دیگر شود مثال:

مدد حیات بادا قدحی که نوش کردی
قدحی که نوش کردی مدد حیات
بادا

و این صنعت را جهت آن طرد و عکس گفتند که شاعر مصرعی را مطرد آورد و دیگری را منعکس گرداند.

الاسجاع

استاد شعرا رشید الدین و طواط صنعت سجع را به مسمط ذکر کرده است [۱۱. ر]

و سه نوع نموده: اول سجع متوازی دویم سجع مطرف سیم سجع متوازن.

و سجع متوازی را می‌گویند چنان باشد که در آخر دو قرینه یا بیشتر کلماتی آورده شود که به وزن و عدد حروف و روی متفق باشند مانند خلفا و تلغا و چنان که گویی باختر و اسب تاخته سجع مطرف را می‌گویند چنان باشد که در آخر دو قرینه یا بیشتر کلماتی آورده شود که به روی متفق باشد اما به وزن و عدد حروف متفق باشند اما به وزن و عدد حروف متفق نباشند و مثالش را از فواصل کلام ربانی را آورده است چنانکه که مالکم لاتر جون لله و قارا وقد خلقکم اطوارا و از نثر بلغا مثل جنبه محط الرجال و محیم الامال.

غرض به رجال و آمال است و در بیان سجع متوازن می‌گوید این صنعت به نثر مخصوص نیست بلکه در شعر نیز همین کلمات آید و شعرا آن را متوازنه خوانند و این صنعت چنان باشد که از اول دو قرینه تا آخر یا از اول دو مصراع تا آخر کلماتی آورند که هر یک نظیر خویش را به وزن موافق باشند اما به حروف روی مخالف بود. مثالش را از فواصل قوآنی آورده است چنانکه «و اتینا هما الكتاب المستبین و هدینا هما الطراط المستقیم» در برابر آتینا هما هدینا هما آمده و در برابر مستبین مستقیم. هر یک از این کلمات نظیر خویش را به وزن موافق است آلا ماشاءالله و در نظم از شعر خود این بیت را مثال آورده. بیت:

هوالمشمس قدراً و الملوک کواکب
هو البحر جوداً و الکریم مذاهب

مولانا حسین واعظ در بیان اسجاع می‌گوید: سجع در لغت آواز کردن قمری و کبوتر باشد و در اصطلاح عبارت است از کلماتی که در وزن به حروف روی موافق [۱۱. پ] باشند و این صنعت را به جهت آن سجع گفتند که کلمات مسجعه موافق یکدیگر باشند چون نعمات قمری و کبوتر که هر یک مناسب دیگری است و انواع اسجاع را چهار جزو آورده و می‌گوید اول سجع متوازی و آن آن است که در آخر قرائن کلماتی واقع شود که به اوزان و اعداد حروف روی متفق باشند چون هر یک از این کلمات موازی دیگری است یعنی در برابر این سجع متوازی گفتند. مثال:

ای به رخ گل سوری تا به کی کنی دوری
بسته‌ام ز مهجوری خسته‌ام ز

رنجوری

دویم سجع مطرف و آن‌چنان باشد که در اواخر قراین کلمات ایراد کرده‌شود که به حرف روی متفق باشد و به حروف روی متفق باشد و به اوزان و اعداد مخالف و چون موافقت این کلمات در یک طرف واقع است این را سجع مطرف نام نهاده‌اند چنان‌که در این بیت، بیت:

نثار پای تو کردی ————— جمله مال و منال
فدای تو کردیم جمله بود و جود
سیم متوازن و این صنعت را موازنه گویند و مقارنه نیز گویند. موازنه در لغت برابر آمدن باشد و مقارنه با هم قرین شدن است و در اصطلاح آخر قراین در وزن موافق باشند و به حروف روی مخالف و چون اتفاق وزن و قوع یافته است این را متوازن گفتند. مثال:

ص ————— نایع سر تیغ تو قاطع اع ————— مار
کف ایادی ج ————— بود تو باس ————— ط
ارزاق

سجع مفرد

آن‌چنان باشد که در آخر هر مصراعی لفظی درآورد که به وزن و عدد حروف موافق هم باشند و این نزدیک است به سجع متوازن مگر آن‌که هر دو لفظ مسجع موضع معین مذکور شود و چون در هر مصراع یک لفظ بیش نیست این را سجع منفرد [۱۲. ر] گفتند. چنان‌که در این بیت، بیت:

ابر دارد ز ج ————— بود تو م ————— سایه
زان بگ ————— سترد در چ ————— من
سایه

بعضی بلغا منخلخل گفته‌اند به واسطه‌ی آن‌که هر لفظی مثال خلخال است آن مصراع را که در آخر وی ایراد کرده‌شده. امیرعطاءالله در کتاب بدایع‌الصنایع در صنعت سجع بسط کرده و در آخر شرح این صنعت که سخن همه را گفته از طایفه‌ی دوم می‌آورد که در سجع متوازی فاصله‌ها به نثر مقید نساخته‌اند و در نظم نیز جاری داشته‌اند چنان‌که بیت:
در روی بلبل هر سحر خندیدن گل را نگر
شکر

مثال دیگر امیر خسرو فرماید شعر:

ای بی تو گل‌های چمن شسته به خون رخسارها
خار اس است بی رخسار تو در دیده‌ام
گل‌زارها

مولانا نورالدین عبدالرحمان جامی در جواب این غزل در این صنعت گوید. نظم:

از خار خار عشق تو در س ————— ینه دارم خارها
هر دم شک ————— فته بر رخم زان خارها
گل‌زارها

این بحر جز مثنی‌س سالم است که در هر مصراع چهار نوبت مستفعلن تقطیع می‌شود و رجز در لغت رنجی را گویند که پای شتر از آن به لرزه درآید و به سبب اضطراب اجزاء او را این نام گفتند و چند بحر مسجع دیگر نیز که بس ناخوشایند است از آن جمله یکی بحر کامل مثنی‌س سالم است که در هر مصراع چهار نوبت متفاعلن تقطیع می‌شود و چنان‌که خواجه سلمان گوید نظم:

به صنوبر قد دل کشش اگر ای صبا گذری کنی
به هوای جان حزین دل خ ————— سته را
خبر کنی

و یکی دیگر بحر منسرح است که در مصراع دو نوبت مفتعلن فاعلاتن تقطیع می‌یابد چنان‌که شاعر گوید بیت:

مقـری گلبانگ زن رفته مگر بر

بر سر سرو چمن ساخته قمری وطن [۱۲. پ]

مـنار

انسراح

به شتاب رفتن است و این بحر از آن این نام کرده‌اند که زبان از او روان می‌گذرد.

و دیگر بحر زیر است که به سجع موافق است مثل بحر هرج چنان که لمؤلفه:

از غـیر تهی شد جا وقت

جان رفت ز تن بیرون دور از تو به تنهایی

اسـت که بازایی

این صنعت را تسطیر نیز می‌گویند و به سبب آن که سجع آخر مخالف است به ما قبل خود و تسطیر در لغت چیزی را گویند که گاهی به آن پستان شتر را می‌بندند و او را به حالش می‌گذارند و رشید الدین و طواط این صنعت را مسمط نام کرده‌است.

بیان صنعت رد العجز علی الصدر

همه این صنعت را تعریف کرده‌اند و طبع خوب را در اطلاع صنایع از دانستن ارکان بیت چاره نیست و اهل عروض رکن اول مصراع اول مصراع اول را صدر می‌خوانند و رکن ثانی را عروض و رکن اول مصراع ثانی را ابتدا و رکن آخرش را ضرب می‌گویند و آن چه در میان ارکان است حشو نام نهاده‌اند چنان که در این باب شاعر گوید. شعر:

آن چیز که در میان بود آن حشو است

صدر اسـت و عروض و ابتدا آن که ضرب

و استاد شعرا رشید الدین و طواط در تعریف ردالعجز بر صدر مبالغه نموده می‌فرماید

که این صنعت را در فارسی مطابق و مصور نیز می‌گویند و این صنعت چنان باشد که دبیر یا شاعر در اول نثر یا در اول بیت لفظی آورد و در آخر نیز همان لفظ را آورد و این نوع را بر شش نوع گفته‌است: نوع اول می‌گوید این نوع چنان بود که آن لفظ که در اول و آخر برآورند به عینه در صورت و معنی همان آورده شود چنان که از [۱۳. ر] شعر عصا بر رازی آورده است. بیت:

همی ازدها کرد باید

عصیا بر گرفتن نه معجز بود

و در نوع دوم می‌گوید که آن لفظ که ردالعجز علی الصدر شده است تجنیس تام می‌تواند بود و این قطعه را به مثال آورده‌است. قطعه

هوای تو را زان گزیدم به عالـم

که پاکیزه‌ای از سـرشک

هوایی

نوع سیم: می‌گوید همان لفظ که در صدر گفته شده در حشو مصرع اول نیز می‌تواند بود و مثال از نظم خود این بیت را آورده است. نظم:

مریزاد آن خجسته دست بت-

اگر بت گر چنان بت گـر نگارد

گـر

در نوع چهارم می‌گوید این نوع مثل نوع سیم است اما معنی آن لفظ در آخر غیر آن باشد که در حشو آید و مثال هم از بیت خود آورده است. بیت:

چو ایزد ترا هرچه

گر بنمانده؟ داد من از فلـک

بایسـت داد

نوع پنجم می‌گوید دو لفظ آورده شود که از یک کلمه به عینها مشتق باشند و در اصل متفق اما در صفت اندک تفاوتی باشد و این دو نوع را دو قسم گفته اند و در یک قسم این بیت را مثال آورده‌است. بیت:

بیا زردی مـــــرا بی هیچ حجـــــت
نابـــــوده آزار

و در قسم دویم این بیت را نموده. بیت
تا جهان بوده است کس بر باد نفساندست کرد
افشان کند

نوع ششم گفته‌است مثل نوع پنجم است اما اندک تفاوتی دارد در صنعت شبیه‌الاشتقاق دارد و از نظم استاد شعرا عنصری مثال آورده‌است. بیت:

اگر زمانه ندارد نظـــــیر شاید از آن که
نظـــــری

[۱۳. پ] مولانا حسین واعظ در بدایع الافکار هشت نوع گفته و ابیات خ و ب شاهد آورده و می‌گوید که ردالعجز علی الصدر از جمله صنایع مرغوبه است و بدایع مطلوبه و انواع منحصر است در دو قسم متصدر و معاد. متصدر آن بود که در صدر سخن یا در حشو مصراع اول لفظی بیارند که در عجز همان لفظ یا غریب به آن بازآورده شود و این قسم را متصدر به جهت آن گفتند که تصادر در لغت طلب صدرات کردن است و چون در این قسم الفاظ مردد در صدر بیت یا در حشو مصراع واقع است این را متصدر گفتند و این بر هشت نوع است که قبل از این مذکور شد. غایتش واضح‌تر کرده و ابیات خوب آورده‌است و در بعضی اسامی تغییر شده و نوع اول را صدر مطلق گفته و همان را بیان کرده و این بیت را آورده. بیت:

دوست می‌سوزد مرا گر من نسوزم چون کنم
حضرت عبیدالله‌خان در این صنعت نیز گفته. بیت:

به خاک پای شما چهره سودنم هوس است
نوع دویم را متخلخل مطلق نام نهاده و همان‌چه در تعریف حشو مذکور کرده گفته و این بیت را مثال آورده. بیت
مقصود از آفرینش عالم تویی از آن‌که
است

چون این لفظ در حشو آمده و خلل در صدر واقع شده از این جهت متخلخل نام کرده‌اند.
نوع سیم که لفظ در صدر و عجز به عینه مکرر می‌آید به معاندت جهت جنسیت صورت آن را مصدر مجس خوانده‌اند و این بیت را به مثال آورده‌است. بیت [۱۴. ر]

ز پیـــــش ما به ستم نیست چون بکنم
زین

و پنجم را مصدر مقضب نام نهاده‌اند. به چهارم تعرض نکرده و همان بیت رشید و طواط را آورده‌است که گذشت. نظم:

کریمـــــا بده داد من از فلـــــک
و نوع ششم را متخلخل مقضب نام کرده و همان نوع گفته است که رشیدالدین گفته است مکرر نوشتن مفید ننموده.
و هفتم را مصدر مشتق نام کرده و بیان می‌کند که در صدر و عجز دو حرف آورده شود که در حروف به یکدیگر متقارب باشند اما از یک کلمه به عینها مشتق نباشند چنان‌که استاد گوید. بیت:

نالَم از عشق آن صنم شب و روز
و نوع هشتم را همان قسم که رشید نوشته بیان کرده‌است و مثال نیز همان است.

بیان صنعت معاد

معاد در لغت بازگردانیدن باشد و آن یک نوع بیش نیست و چنان است که هر لفظ که در آخر بیت اول گفته شود در اول بیت آخر آید چنان‌که بیت:

شجاع دولت و دین کافتاب همت او
مدار مرکز فلک است از محیط کفش

کنار

المتضاد

رشید و طواط می‌فرماید که این صنعت چنان باشد که دبیر یا شاعر در نثر یا در نظم الفاظی به هم آورد که ضد یکدیگر باشند چون حار؟ و بارد و رطب و یابس و نور و ظلمت و نرم و سخت و سست و اندک و بسیار و سیاه و سفید و از خلیل احمد نقل می‌کنند [۱۴.پ] که این مطابقه خوانده‌است و از فواصل قرآنی و اما من فجَل و استغنی و کذب بالحسنى فیسینسره للعسرى. و قل اللهم مالک الملک را با به غیر حساب آورده‌است و از ابیات فارسی این بیت را مثال آورده. بیت:

پدیدار است عدل و ظل تم پنهان
مخالف اندک و ناصح فراوان
و خواجه حافظ فرماید نظم:

بیا که قصه امل سخت طوبی بنیاد است
بیار باده که ایام عمر بر باد است
استاد گوید مثال:

بزم درش ورد و خمار
عفو خوشش نور و نار
الاعنات

استاد شعرا رشیدالدین و طواط می‌گویند که اعنات در کجاری سخت پیچیدن است و این صنعت را لزوم مالایلم می‌گویند و آن چنان باشند که دبیر یا شاعر جهت آرایش سخن چیزی را تکلف کند که بر او لازم نباشد و سخن بی آن تمام باشد، چنان که در اسجاع یا آخر ابیات پیش از حرف روی یا ردیف حرفی التزام کند که اگر نکند هیچ قصور نداشته باشد چون کتاب و عتاب و شتاب. اگر نواب را نیز قافیه سازد خطا نیست و اگر در علم و قلم و الم در قافیه ستم را هم آورد سخن تمام است و از ابیات خود این دو بیت را آورده‌است. بیت:

سهم تو در زمین کشیده سپاه
قدر تو بر فلک نهاده قدم
ناصر ملک تو قرین طرب
حاسد صدر تو ندیم و ندم

مولانا حسین واعظ می‌گوید اعنات در لغت رنج بر خود نهادن است و در اصطلاح آن است که شاعر؟؟؟رد کند و در نظم رعایت حرفی کند که بر او [۱۵.ر] لازم نباشد و اگر دیگری گوید بی‌مشقت نباشد. چنان‌که شیخ نظامی فرماید. شعر:

خدایی کافرینش در سجودش
مثال دیگر شیخ سعدی فرماید. شعر

شرف نفس به جود است و کرامت به سجود
هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود
و اگر در غزل نیز خواهند همه‌جا رعایت حرفی می‌توان کرد اما نکرده چنان‌که امیر قاسم انوار فرماید. الغزل:

آن‌ها که به جز روی تو جایی نگراند
در کوی تو گر پای نه‌م عیب مفرما
اگر التزام حرفی کرده شود زیور؟؟ حسن کلام شاعر چنان‌که در این قصیده در مدح آن حضرت رعایت چند حرف کرده‌شده. لمولفه:

زهی رخ تو گل تازه‌ای ز گلشن جان
روان

خراب غمزه آن شوخ مسست شیخ و مرید
جوان

ممنم فتاده به کنج غم تو زار و نزار
قرار

؟؟؟؟/؟؟؟؟

ببین که با دل صد پاره هر شبی تا روز
چنین که بی تو مرا شد به باد خرمین عمر
رقیب چند کشد ساغر وصال ترا
تا آخر قصیده.

بیان تضمین مزدوج

تضمین در لغت چیزی به‌ضمانی به‌کس [۱۵. پ] دادن است و مزدوج جفت گردانیده شده‌باشد و این صنعت در اصطلاح عبارت است از آن که شاعر در اثنای قراین الفاظ مزدوجه را ایراد کند قرین یکدیگر یا قریب به هم چون عنبر و چنبر و چون لفظی را ضامن یکدیگر می‌گرداند که ملایم و مناسب آن باشد در وزن روی آن را تضمین مزدوج گفتند و این بر دو قسم است:

قسم اول آن چنان باشد که الفاظ مزدوجه در یک محل بیش آن درج نیاید و مکرر نشود. چنان‌که در این بیت الفاظ باغ و راغ:

باغ و راغ از لاله و گل رشک فردوس برین
عین

و بعضی در تضمین مزدوج رعایت وزن کلمتین را لازم ندانسته‌اند و همین ملاحظه اتحاد حروف روی کرده‌اند و بس. چنان‌که در ذکر جمیل آن حضرت آمده. نظم:

سپهر مهر جلالت امیر شاه حسن
فکنده ماه به صحرا ز بیم قهر تو زهر
مور

قسم دوم مزدوج مثنی و آن چنان باشد که الفاظ مزدوجه که در اول مصراع آورده باشند و در مصراع ثانی تکرار کنند و آن نیز بر دو نوع است. نوع اول مثال:

کسی که دل به تمنای مهر چهر تو دارد
نوع دوم: آن که الفاظ مزدوجه مفروق شوند و مشوش تکرار یابند چنان‌که در این بیت. بیت:

کوته‌نظ—رانند و چه کوته‌نظ—رانند
عشاق تو مستند س—ر از پای ندانند

قد تو س—رور دانی ز بوس—تان

اسیر حلقه آن شست زل—ف پیر و

ز جان به محنت عشق تو صبر و

به تن ز رنج فراق—ت نمانده تاب و توان
ز دیده بی مه روی توأم ستاره نش—ان
سزد که آتش آهم رسد به کاهکش—ان
چه شد مرا هم از این باده جرعه بچش—ان

در سخن سخن چمن چون جلوگاه حور

که حسن روی تو در سلطنت بود دستور
به چشم مور درآمد به دور عدل تو

به مهر چهر تو از خاک تیره سر به در آرد

شهر از آن روی و موی پر فتن

موی و روی تو سنبل و سمن است
است

الاستعاره

استعاره چیزی به عاریت [۱۶]. ر] خواستن است و در اصطلاح نقل لفظی باشد از معنی حقیقی به معنی دیگر که آن جا بر سیل عاریت مستعمل باشد و علاقه بین المعینین مشابهت بود و کمال اسمعیل در قصیده قسمیه خود استعارات بسیار دارد و از آن جمله این بیت است. بیت:

به تیغ کوه که از هم برآورد زنگار

به چشم آب که شکفته گردد از خاشاک

و در این صنعت ابیات بسیار است چنان که مولانا جلال طیب گوید. بیت

هر که طاوس باید جبر هندوستان کشد

گفتم از زلفت مرا حاصل پریشانی است گفت

و خواجه حافظ علیه الرحمه فرماید. بیت:

ناز کم کن که در این باغ بسی چون تو شکفت

صب سحدم مرغ چمن با گل نوحاسته گفت

هیچ عاشق سخن سخت به معشوق

گل بخندید که از راست نرنجیم ولی

نگفت

حسن مطلع

این صنعت را استادان چنان گفته‌اند که شاعر جهد کند که در بیت اول قصیده را از صنایع و الفاظ لطیف و معنی غریب و بدیع قرین سازد و کلمات ناخوش و مکروه که به فال نیک نباشد احتراز نماید تا خاطر ممدوح و مستمع را نشاط افزاید. استاد شعرا رشید گوید. بیت:

آمد به مستقر جلالیست خدایگان

منت خدای را که بتاید آسمان

اگرچه حضرت شیخ سعدی چنین فرموده:

برآوردی گلم از خار و خار از پا و پا از

گرک بازآمدی محبوب سیم اندام سنگین دل

گل

اما پسندیده نیست. هشتمین همایش پژوهشهای زبان و ادبیات فارسی

حسن تخلص

تخلص در لغت به معنی رستن است از چیزی و در اصطلاح آن است که شاعر از ابیات [۱۶. پ] سر قصیده خواه وصف شمایل یار و خواه صفت لیل و نهار. چنان که قاعده است به مدح رود. رشیدالدین وطواط در حدایق السحر مولانا کمال که یکی از قدمای شعرا بوده بدین بیت که در تعریف قلم به مدح رفته است وصف بی نهایت کرده است. بیت:

گوید که نوک خامه دستور

رخ تیره سر بریده نگون سار مشکبار

کشورم

چون نیک ملاحظه کرده می شود چندان لطافتی ندارد بلکه همه سرزنش قلم کرده است بایستی همه تعریف کردی چنان- که در این بیت:

گویا در دستور سلاطین منظر

خامه مشکافشان شده، عنبر شمیم فیض بخش

است

سایه شمسع هدایت آفتاب کشور

حامی شرع محمد آن حسن آهن که او

است

دیگر آن‌که استادان که مثال‌ها نموده اند هیچ یک بیتی که نام ممدوح در آن مندرج است ننوخته اند اگر می‌نوشتند به می- بود. چنان‌که:

ای غم بدار دستت ز من ور نه داد من
نصرت قرین تهمتین صاحبی قران
دهد

گردون جناب شاه حسن آن که رای او
نور و ضیاء به مهر مه آسمان
دهد

و سبب آن که از سر قصیده به مدح رفتن را تخلص گفته اند. آن است که شاعر قصد مدح کرده و می‌خواهد به خیالات غریب معانی دل فریب به سر مدعا رود گویا طبع خیال انگیز از مشقت اندیشه خلاص می‌شود.
حسن طلب

این صنعت چنان است که شاعر در تمنای مطلوب از ممدوح در ابیات خود به وجه حسن و الفاظ شیرین اشارت به مقصود خود کند و شرایط تعظیم تمام و حسن اهتمام به جای آورد. چنان‌که در این بیت ادیب صابر گوید. بیت:

ادب مگیر و فصاحت مگیر و فضل مگیر [۱۷].
نه من غریبم و شاه جهان غریب
نواز

ابوالمعالی رازی می‌گوید بیت:

نوی من همه همچون زمانه باشد از آن که
چه چیز باشد از آن خوبتر که همت تو
مرا
همی نکرده از او هیچ کار من به نوا
ز یکدگر برهاند زمانه را و

حسن مقطع
چنان باشد که شاعر بیت آخر را اهتمام کند که به زیور الفاظ خوب و معنی بدیع مرغوب قطع کند چرا که اگر بیت آخر نیک باشد سستی و ثقل ابیات سابق را رفع می‌کند و رشید و طوطا گوید. بیت

مبادا صدر تو بی من که نازد تا دم محشر
چون من
نه ممدوحی جهان چون تو نه مداحی فلک

و گاه در حسن مقطع بسط می‌شود و ابیات زیاده می‌آید چنان‌که مسعود گوید. بیت

تا بود باغ و راغ را هر سال
حور
بر تیغ خریف زینت و

باد عیشستت به خرمی موصوف
مذکور

تبیین

در لغت آشکار کردن باشد و در اصطلاح چنان باشد که شاعر در بیتی صفتی چند برشمارد و آن‌که در بیتی یا مصرعی دیگر تفصیل آن را بیان کند و این را تفسیر نیز گویند. به معنی هویدا کردن و تفسیر بر دو قسم است: تفسیر جلی و خفی.

اول تفسیر جلی و آن این است که استاد گفته است مثال:

حال و مال و سال و فال و اصل و نسل و تخت و بخت

بر مرادت باد هر هشت ای خدیو کامکار

حال نیکو، مال وافر، سـال فرخ فال س اصل ثابت نسل باقی تخت عالی بخت یار
دوم تفسیر خفی و آن چنان باشد که الفاظ مبهمه را در مصرعی پوشیده گذارند و در مصراع دیگر در بیان آورند. چنان که
در معرکه

منابع

- الجاحظ، عمرو بن بحر (بی تا) *البيان والتبيين*، دارالکتب العلمیه، بیروت.
- حسینی، امیر برهان‌الدین عطاءالله (۱۳۸۴) *بدایع‌الصنایع*، مقدمه و تصحیح: رحیم مسلمانیان قبادیانی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
- حکیمی، محمدرضا (۱۳۵۸) *کشف الظنون به نقل از کتاب ادبیات و تعهد در اسلام*، تهران.
- خواندمیر، غیاث‌الدین (بی تا) *حبیب‌السیر*، ج ۴، تهران: خیام.
- رادویانی، محمدبن عمر (۱۳۶۲) *ترجمان‌البلاغه*، تصحیح احمد آتش، تهران: اساطیر، چاپ دوم.
- رازی، فخرالدین (بی تا) *نهایة الاعجاز فی درایة الاعجاز*.
- راشدی، حسام‌الدین (۱۳۵۰) فخری هروی و سه اثر او، ترجمه محمد مظفر، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*، سال هفتم، ش ۲۶.
- شوقی، ضیف (۱۹۶۵ م) *البلاغه تطور و تاریخ*، دارالمعارف، مصر: الطبعة الثانية.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۸) *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران: انتشارات فردوس، چاپ هشتم.
- عسکری، ابوهلال (۱۴۰۹ ه. ق) *الصناعتین*، دارالکتب العلمیه، بیروت: الطبعة الثانية.
- فخری هروی، سلطان محمدبن محمدامیری (سده دهم هجری) *صنایع‌الحسن*، نسخه خطی، کتابخانه اسناد مرکز دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی.
- فخری هروی، محمد بن امیر (۱۹۶۸ م) *روضه‌السلطین و جواهرالعجایب*، به کوشش حسام‌الدین راشد، سندی ادبی
بور، خیدرآباد سند. **همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی**
- فخری هروی، محمدبن امیری (۱۳۴۵) *تذکره روضه‌السلطین*، تهران: نشر دانشکده ادبیات تبریز.
- فخری هروی، محمدبن امیر (۱۳۶۶) *دیوان*، تهران: نشر ما.
- فیروزیان، مهدی (بی تا) *پیوندهای بینامتنی دیوان فخری هروی و حافظ شیرازی*، پژوهشگاه جامع علوم انسانی، *نامه فرهنگستان*، ویژه نامه شبه قاره (۳۵۱-۳۷۰)
- کاردگر، یحیی (۱۳۸۶) نگاهی به طبقه‌بندی صنایع بدیعی همراه با نقد و تحلیل صنایع لفظی، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه قم*، سال اول، شماره سوم.
- کاشفی سبزواری، کمال‌الدین حسین واعظ (۱۳۶۹) *بدایع‌الافکار فی صنایع‌الاشعار*، ویراسته و گزاردۀ میرجلال‌الدین کزازی، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.
- گلچین معانی، احمد (۱۳۴۸) *تاریخ تذکره‌های فارسی*، جلد یک، تهران.
- متینی، جلال (۱۳۴۶) تحول رسم‌الخط فارسی از قرن ششم تا سیزدهم، *مجله دانشکده ادبیات مشهد*، شماره ۲ و ۳، سال سوم.

موسوی، سید رضا (۱۳۷۱) علوم بلاغی؛ اهمیت و سیر تحول آن، *فصلنامه دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس*، دوره اول، شماره ۸
نقیسی، سعید (۱۳۳۴) *تاریخ نظم و نثر در ایران*.
نوایی، امیر علیشیر (۱۳۶۳) *تذکره مجالس النفایس*، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، ناشر: کتابفروشی منوچهری خیابان جمهوری اسلام، چاپ گلشن، چاپ اول.
وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۷۵) علم بدیع و مروارید آویخته بر گردن خوک (بررسی فنون بدیعی)، *آشنا*، شماره بیست و هفتم / سال پنجم.



انجمن علمی زبان ادب فارسی



وزارت علوم تحقیقات و فناوری

ژرفشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

هشتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

www.anjomanfarsi.ir